

در سوگ مجید فروتن که اکنون بر بال‌های دریا آرمیده است

چکامه‌ی سنتا سنتای مجید فروتن

خمیدن گاه وبی گاه علف‌ها
برابر ویرانه‌ها
با شکوه‌تر از بوسه‌ی خنجریِ دوست
در سلام صبح گاهی ست
می‌خواستم هم سان تو
کوچک‌ترین رسم‌ام این باشد
که دیوانه‌گی‌ی باران را به مشیت بکوبم
و بگذارم که شعر در ناگهانی محال‌ها
بی کرانه‌گی را شبیه مجنون آه بکشد
آن دم که آتش غلام خوافی ست
که از لهجه‌ی سوختن بلوطی‌ام لال شود؛
اما و اما
سنتا سنتای موج‌های به گشت مجید فروتن نمی‌گذاردم به خدا
این باد خورد
بر رخ یحیا
بر رخ روح

یعنی باز گشت ام از تعمید خوف ، تعمید رجاء

دم

بروم

به معبد چشم‌های‌ات بودا

بسپارم رگ

به نیش تیغ

دل

به بوسه‌ی خنجر

اما و اما

سنتا سنتای موج‌های به گشت مجید فروتن نمی‌گذاردم به خدا

به سن گریه‌ی آدم

سپیدی ی موهای ام

به قدمت رویای علف‌ها در باد

به خواب تربت‌ها

پلک‌ها ی ام

مذهب مرگ ام مبین

قبول دارم که روح ام بر روح ام می‌کشد آه

اما بال از خواب معابد دارد گریه‌ی من

هم از قوم جدا هم بی صدا

بر می‌خیزم کشیده بزخم صورت باد را و یال دریا را

اما و اما

سنتا سنتای موج‌های به گشت مجید فروتن نمی‌گذاردم به خدا

نه نوای زنگوله

نه همهمه‌ی رمه

کودکی ایل افتاده به دهان دره‌ها در خواب بلوط‌ها

به سکت‌های اقیانوس خنده نمی‌کند کوه

و آمرم به قتل خود از این اندوه

زنجیر می‌برم به شانه‌ها

می‌روم تا تخته سنگ‌ها -ها

اما و اما

سنتا سنتای موج‌های به گشت مجید فروتن نمی‌گذاردم به خدا